

# توحید اسلام

## و تثلیث همیچسخت

از بحثهای گذشته باین نتیجه برسیم که چون موجود نامتناهی ( خداوند ) احسانه تا مد نسبت به جهان ممکنات دارد از نیاز او را با جهان آفرینش هرگز نمیتوان بدورت حلول یا اتحاد یا انفصال توجیه کرد بلکه نزدیکترین و تا حدی مناسبترین تعبیری که برای این مطلب میتوان پیدا کرد همان لفظ « تجلی و ظهور » است که در قرآن کریم نیز این تعبیر بکار رفته است و در گفتار اولیاء دین و خصوصاً پیشوای اول شیعہ نیز این تعبیر بکار آورده میشود .

خدای بزرگی که هستی او نامتناهی است ، و از هر جهت به جهان آفرینش احاطه وجودی دارد ، نمیتوان گفت که ؛ در یک جزء از اجزاء جهان حلول کرده و یاد در میان چهار دیوار هستی بصورتی محدود و محبوس شده است یا هویت او چیزی خود را تبدیل بهویت یکی از ممکنات نموده و این یکی از آفریده های خود شده است !

و همچنین نمی توان گفت این ذات نامتناهی و محیط علی الاطلاق در یک گوشه ای از گوشه های جهان آفرینش جای برای خود باز کرده در عرض خلوقات خود قرار گرفته است و مانند یکی از پادشاهان فرما را در قلمرو صنع و ایجاد سلطنت میکند ؛ بلکه آنچه در توجیه رابطه الوهیت با این عالم میتوان گفت اینست که وجود نامتناهی حق ( عز اسمه ) که علی الاطلاق بهمیچسخت محیط است ، پیوسته از همه چیز و در همه جا حاضر و هویدا بوده خود را نشان میدهد بدون اینکه دامن کبریا ی او بآماده و مکان و زمان آورده گردد . موجودات با اختلافات فاحشی که در میان خود از جهت وجود دارند ، هر یک از آنها مانند آینه ایست که با اندازه خود هستی پاک او را نشان میدهد . البته بدیهی است که هر محدودیتی که در اینصورت پیش آید از ناحیه مرآت است نه مرئی و هر نفسی که مشهود شود از عطر است نه از ظاهر .

البته روشن است که این غلظت حلول و اتحادی در بر دارد و نه انفصال و انزال که عرود مثلث محدودیت و جسمیت میباشد موجودات نه با خدا متحدند و نه از خدا جدا . اگر نظریه حلول و اتحاد صحیح بود فرقی میان خدا و خلق نبود و در حقیقت خدای در کار نبود ؛ و اگر نظریه انفصال درست بود یک پد نامتناهی میان خدا و خلق پیدا میشد و بواسطه عرودت محدودیت بر خداوند ، رابطه خدائی در کار نبود ( ما دوباره بسوی این مطلب برمیگردیم ) .

## در تعلیمات اسلام، پیامبران مظهر کامل تجلی هستند

کسی که از افکار و اعمال مسلمانان مخصوصاً مسلمانان صدر اول چشم پوشی کرده یا ذهن خالی، تنها بکتاب خداویانات پیغمبر اکرم و اهل بیت گرامی او مراجعه نماید، بطور روشن نتواند فهمید که خلق تعلیمات اسلامی خداوند عیج گونه حلول یا آمیزش دیگری، از جهت ذات و شئون ذاتی خود با جهان آفرینی و از جمله عالم بشریت ندارد. بیانات قرآن و حدیث با سراج تمام میگویند حتی پیامبران گرامی که در صفت مقدم آنها حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (علیهم السلام) قرار گرفته اند؛ هیچ مقامی جز **مقام بندگی نادرند**، در خاصش بشریت کمترین تفاوتی میان آنها و انسانهای دیگر نیست و بالاخره از سازمان نبوت هر قدرتی بروز کند، یا هر علمی ظهور نماید همان قدرت و عام خداوندی است و هر حکمی از بیرون سازمان صادر نشود حکمی است که از بیرونگاه خداوند صادر شده است. و این سازمان تنها جنبه وساطت و رسالت تبلیغ آنرا دارد بدون آنکه استقلال در قانونگذاری داشته باشد. تنها فرقی که میان پیامبران و سایر انسانها میتوان یافت اینست که آنها **شرافت کمال عبودیت** را دارند، و به بیان دیگر که در این مقاله بیشتر مورد بحث و کنجکاوی است پیامبران بحسب حیات معنوی در درجه کمال واقفند، و دیگران ناقص، و امام نیز حکمش درین باب حکم پیامبران است.

## پیدایش حلول در کلیسا و آثار و نتایج آن

علیرغم اینکه اسلام تمام ساسی خود را در راه دفاع از توحید خداوند و ناسنایی بودن و احاطه آن جهان آفرینش بکار برده و هر چگونگی استقلال و عبودیت و حق شرع و فرمانروائی را به عالم انسانی نداده است کلیسا از همان روزی که قدرت بدست آورد، و پناهگاه عالم مسیحیت شناخته شد تعلیمات خود را بر وی اساس «**حلول**» (پان معنی که در یاد داشته‌های سابق اشاره رفته) بنا کرد.

حالی تردید نیست که این تعلیم، مقام خداوندی و الوهیت را هر چه بود، در وجود معنوی محدود حضرت مسیح محدود و محصور قرار میداد، بنا بر این تمام الوهیت خواه بتواند از انسان جدا شود یا نتواند (ایقدر هست) که نواسبت هویت بشناسان سادی پذیرفته یا نتواند و آثار آن محصور و منقسم شود و اتفاقاً موارد زیادی از تورات موجود نیز همین تعلیم را تأیید میکرد چنانکه در قصه آفرینش آدم و قنایای روح و ابراهیم و لوط و یثوب (ع) و غیر آنها مشهود است.

این نظر، یعنی **حلول الوهیت در انسانی مادی**، انکار ماوراء ماده را در برداشتی و بدون مسئله الوهیت در دین، مسئله‌ای اساسی و در حقیقت ریشه همه مسائل اعتقادی و عقلی است ازین نظر نیز همین مسئله هر مسئله دیگر دینی را که بر اساس معنویات استوار بود ازین برده

هر معنویتی را با مادیت توجیه میکرد.

این عقیده در جهان مسیحیت شیوع پیدا کرد و استقرار یافت و البته گروندگان سابق این آیین سابقه نزدیکی هم بابت پرستی داشتند و مسئله تثلیث که يك نوع بت پرستی است از ریشه دارترین عقاید مسیحی آنها بود و هرگز امکان پذیر نبود که آثار روحی و حیاتی این عقیده باسانی از سرشان بیرون رود.

و از این طرف نیز بت پرستی بر گروه عظیمی از اهل زمین حکومت میکرد، و عقیده تثلیث و حلول و سه عتاب در میان آن (چنانکه تاریخ ادیان و مذاهب بهترین گواه آنست) از مختصات اولیه این بت پرستی بود و در حقیقت از آنجا با تقییر مختصری در قیافه و شکل وارد مسیحیت گردیده است، آری میتوان گفت که تنها «**مسئله نبوت**» است که مسلکهای بت پرستی و کلیسا در آن اختلاف دارند.

البته ما در اینجا در صدد سناطره و مشاجر مذهبی با طرفداران کلیسا نیستیم، بلکه برای تعقیب هدف محسوس بازه‌ای از حقایق تاریخی مربوط باسلام و مسیحیت را یادآوری میکنیم و می‌کنیم.

خلاصه اینکه حلولی که در تعلیمات روحانی کلیسا وجود داشت و سابقه نزدیکی که گروندگان مسیحیت بوثیت و تثلیث داشتند، و تأییدی الحمله‌ای که تورات موجود، از تحمیل خود، و از تبادل که عالم مسیحیت با جهان و وثیت آن روز داشت همه دست بدست هم داده و تخم باطنی سید در سرشند معنویت در دنیا در عالم مسیحیت کاشت، و از همان روز در نمای یک مادیت تاریخی و معنوی از زندگی عالم مسیحیت عویداً بود.

کلیسا بهین اندازه از **حلول**، که در مورد حضرت مسیح قائل بود قناعت نکرده و بازه بر گشت، و همان حلول را بخود تطبیق داد و خود را بجای مسیح فرض نمود، و فرمانروای مقتدرش الحلاعه دینی چون و چرا معرفی کرد، علاوه بر اینکه با **امثال «عشاء ربانی» خون و گوشت مسیح** (واقیبت الوهیت) را به همه کس حلول میداد!

کلیسا با قدرت غیر قابل مهارته‌ای که کسب کرده بود، و انانیت را محدود ساخت، و عقاید و افکار را کنترل نمود، و بخت آزاد را در تعالیم دینی منوع کرد، محکمه تقییش عقائد قرنها در مال و جان مردم پایکناستنداد عجیبی حکومت داشت و در اثر احکام غیر قابل نقض و واجب الاجراء آن خون میلیونها مردم عذر رفت.

کلیسا بسلاطین و گردنکشان وقت جنبه تقدیس میداد، و بهر گنجهکاری را که میخواست قبول میکرد، و برای هر کس که میخواست ورقه آبرزش صادر می نمود، و هر کس را که میخواست از نعمت سعادت معنوی و از بیست خدائی برای همیشه محروم میکرد.